



## جامعه‌شناسی تاریخ

دکتر جمشید آزادگان

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

مسئله مطرح شده در این مقاله، قول به شأن علمی تاریخ است؛ چون علم، بنا به تعریفی، کشف روابط علت و معلول میان پدیده‌ها است، پس تاریخ نیز نخست باید مآوقع، یعنی همان پدیده‌های تاریخ را بیان دارد، و سپس علل وقوع آن‌ها را به دست دهد. روش حل این مسئله، در کاربرد شناخت توصیفی و تحلیلی نهفته است؛ یعنی نخست باید مآوقع را توصیف کرد، و بعد تبیین علی آن را باز نمود. نتیجه آن می‌شود که تاریخ را از منظر جامعه‌شناسی بنگریم، یعنی تاریخ را جامعه‌شناسی کنیم. پس، جامعه‌شناسی تاریخ به میان می‌آید؛ که محتوای کلی این مقاله را تشکیل می‌دهد. واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی، تاریخ، تاریخ‌شناسی، جامعه، شناخت، شناخت توصیفی، شناخت تحلیلی، دانش، جامعه‌شناسی تاریخ، جامعه‌شناسی خود، ابن‌خلدون، نظریه تکامل، تکامل.

\*\*\*\*\*

مقدمه:

از آن جایی که محققان جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی برآنند که جامعه‌شناسی، تاریخ جوامع انسانی در عرض زمان، و تاریخ، جامعه‌شناسی در طول زمان است، (باتومور، ص ۴-۷۳؛ آریان‌پور، صص ۸۱ و ۷۹ و ۵۲) و نیز از آن جا که علم و اطلاع ما در هر یک، بدون بهره‌گیری از مستخرجات و قوانین مکتشفه

دیگری، ناقص است، برآنیم تا در این مقاله، تعریف، هدف، موضوع، و حدود هر یک را بدست دهیم و شناخت توصیفی و تحلیلی آن دو را باز نماییم و معلوم کنیم که این دو دانش، لازم و ملزوم یکدیگر و دو شرط لازم و کافی برای آن دانش می‌باشند؛ و نیز بیان داریم که چون تاریخ، مواد کار خود را از آثار و اسناد و رویدادهای گذشته جوامع انسانی می‌گیرد و جامعه‌شناسی مواد کار خود را از تاریخ و سایر علوم به دست می‌آورد، پس ترکیب آن دو با یکدیگر دانشی حتی‌الامکان جامع‌الاطراف پدید می‌آورد که نه این است و نه آن، ولی در عین حال هم این است و هم آن. جامعه‌شناسی بدون تاریخ و تاریخ بدون جامعه‌شناسی، راه به جایی نمی‌برد، و قوانین حاکم بر روند حرکت اجتماعی را به دست نمی‌دهد.

متن

چون عنوان این مقاله، جامعه‌شناسی تاریخ است، نخست تعاریف نسبتاً قابل قبولی از جامعه، جامعه‌شناسی، و تاریخ بدست می‌دهیم، سپس به بیان سایر موضوعات مربوط می‌پردازیم، تا بنابر همان تعاریف، بدانیم در پی چه مفاهیم و موضوعاتی هستیم و ره به کجا می‌سپریم.

تعریف جامعه: جامعه به وسیع‌ترین گروه اجتماعی مرکب از زن و مرد و کودک گفته می‌شود که از طریق گروه‌ها، نهادها، سازمان‌ها و تشکیلات خود روابط متقابل و منافع مشترک پیچیده و فراوان دارند و با بیرون از خود نیز دارای روابط و مناسبات گوناگون و غالباً فراوانی هستند، و چون پدیده‌های اجتماعی و روابط فی مابین آن‌ها بسیار فراوان است، پس سخن از تاریخ هنر، دین، ادبیات، جنگ، حکومت، خانواده، تعلیم و تربیت، و نظایر فراوان دیگر در میان است (آریان‌پور، ص ۷-۷۶)

تعریف جامعه‌شناسی: شناخت علمی همه پدیده‌های اجتماعی اعم از چگونگی و چرایی پیدایش و گسترش، مرگ و استحاله آن‌ها را جامعه‌شناسی می‌گویند (Duncan P.19, ff)

روش جامعه‌شناسی: کلیه وسایل، ابزارها، فنون و مهارت‌هایی که برای شناخت در رشته‌ای به کار گرفته شوند، در یک کلمه روش نامیده می‌شوند. روش‌های عمده در جامعه‌شناسی عبارتند از: پرسش‌نامه مصاحبه، مشاهده، مطالعه، نوار، فیلم، نمونه‌گزینی، در صدگیری، نمودار، منحنی، جدول، مشخص کردن مفاهیم و موضوعات تحقیق، بررسی و طبقه‌بندی دستاوردهای تحقیق (آریان‌پور، ص ۲۴ - ۱۷)

تعریف تاریخ: بیان علمی و کشف قانونمندی همه رویدادها، پدیده‌ها، حوادث و وقایعی که انسان‌ها از سر گذرانده‌اند، اعم از اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دینی، نظامی، حکومتی، صنعتی، فرهنگی، مدنی، هنری و امثالهم، موضوع علم تاریخ یا در یک کلمه، تاریخ است که به توالی سنواتی، و ادواری نگاشته و تدوین می‌شوند. (آریان‌پور، ص ۸۰) از این رو به تعداد پدیده‌های اجتماعی، علم تاریخ وجود دارد، مانند تاریخ ادبیات، هنر، دین، عقاید سیاسی، اقتصادی و تواریخ فراوان دیگر (Stempel & Westly, P.279)

تعریف و موضوع جامعه‌شناسی تاریخ: هرگاه گروه‌ها، نهادها، سازمان‌ها، تشکیلات و موسسات جامعه را به توالی تاریخی و سنواتی بکاویم به این قصد که چگونه و چرایی پیدایش و گسترش و و تحول آن‌ها را و قانونمندی حاکم بر آن‌ها را، و روابط و مناسبات فراوان و پیچیده آن‌ها را بدست دهیم، به جامعه‌شناسی تاریخ یعنی به شناخت جامعه‌شناسانه آن‌ها پرداخته‌ایم (آریان‌پور، ص ۵۲ و ۸۱ با تومور ص ۸-۴۶)<sup>(۱)</sup>

هدف جامعه‌شناسی تاریخ: هدف این علم دو گونه است: نظری و علمی. در مرحله نظری، محقق جامعه‌شناس در مثل به مانند دوربین عکاسی یا پروژکتور فیلم برداری، با نوار ضبط صوت کار می‌کند؛ یعنی بدون دخالت یا اظهار نظر، و با روش علمی مخصوص مرحله تحقیق نظری، عمل می‌نماید تا به کشف روابط و مناسبات موجود میان پدیده‌های موضوع تحقیق برسد و اصول یا قوانین نسبی یا پایدار آن‌ها را بدست دهد. اما در مرحله عملی، شخص جامعه‌شناس برای

بهبود و بهروزی جامعه، ارائه طریق می‌کند؛ که عمدتاً عبارتند از انتقاد سازنده اجتماعی، اصطلاح اجتماعی، مهندسی اجتماعی و انقلاب اجتماعی. (آریان پور، ص ۱-۸۰)

حدود جامعه‌شناسی تاریخ: حدود این دانش اجتماعی - تاریخی دو بخش است: خرد و کلان. جامعه‌شناسی خرد، مانند جامعه‌شناسی کردن یک بخش، شهر، ابرشهر، استان و کشور؛ و جامعه‌شناسی کلان مانند جامعه‌شناسی کردن علم، دین، هنر، سیاست، جنگ، حکومت و فرهنگ مادی و غیر مادی (material culture and non-material culture) یک قاره، چند قاره، و همه جهان می‌باشد که مواد کار خود را از جامعه‌شناسی‌های خرد می‌گیرد. از جامعه‌شناسی‌های خرد یک پدیده در سطح یک قاره یا چند قاره، یا کل جهان؛ مثل: دین، هنر، فرهنگ یا امثال آن، جامعه‌شناسی وسیع همان پدیده در سطح جهانی فراهم می‌گردد و چرایی و چگونگی آن با ملحوظ داشتن نژاد، جغرافیا، آب و هوا و سایر میسرات محیطی و طبیعی بدست داده می‌شود. (آریان پور، ص ۸۱)

عوامل دخیل در تدوین جامعه‌شناسی تاریخ: میله‌های محوری جامعه‌شناسی تاریخ، یکی خود علم تاریخ است و دیگری خود جامعه‌شناسی. این سخن را اول بار در جهان، یک جامعه‌شناس و تاریخ‌دان و فیلسوف نابغه مسلمان یعنی ابن خلدون، در سده چهارده میلادی بیان داشت. ابن خلدون را، به حق، پدر علم جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ دانسته‌اند. از نظر ابن خلدون، جامعه‌شناسی تاریخ، همان علم تحولات جامعه است. وی همه عوامل و عناصر سازنده جامعه را در تدوین کتب جامعه‌شناسی تاریخ ملحوظ داشت؛ که عبارتند از: جغرافیای محیطی، مانند: آب و هوا، کوه و دریا، خاک دایر و بایر، منابع تحت‌الارضی و سطح‌الارضی، مثل معادن و رودخانه‌ها، چشمه‌سارها، کاریزها، از یک طرف و از طرف دیگر، فرهنگ ملی و مذهبی، سیاست و حکومت، ابزارها و وسایل و صنایع، گروه‌ها و طبقات اجتماعی، کشاورزی و دامداری، هنرها، کارهای دستی مانند پارچه‌بافی، گلیم‌بافی، قالی‌بافی، نمدالی، سفالگری، فلزکاری، و علم و فلسفه، هنرها و

ادبیات، تعلیم و تربیت، میزان و مقدار سواد جامعه، اساطیر، عرفان، پزشکی و داروسازی و امثال و اشباه آن (شیخ، ص ۵۱-۴۷)

همان گونه که ابن خلدون تشخیص داده - و جامعه‌شناسان سده بیستم اکنون به آن رسیده‌اند - جامعه‌شناسی تاریخ لزوماً باید توصیفی و تحلیلی باشد؛ یعنی چرایی و چگونگی پیدایش، گسترش و تحول اوضاع و احوال جامعه را باید بدست دهد (اقبال، ص ۵-۱)

لزوم شناخت توصیفی توأم با تحلیلی: در زیر، هر دو شناخت را که لازم و ملزوم یکدیگرند، می‌آوریم:

۱) شناخت توصیفی، بیان ماوقع است. شناخت تحلیلی، بیان علت وقوع است. تا ماوقع را نشناسیم، علت وقوع آن را نمی‌توانیم دریابیم.

۲) شناخت توصیفی، شناخت ساختار پدیده است. شناخت علّی، شناخت چرایی آن ساختار است. تا ساخت را ندانیم، علت ساخت را در نمی‌یابیم.

۳) شناخت توصیفی، روابط ساختمانی اجزاء متشکله پدیده‌ای را بر ما معلوم می‌دارد. شناخت علّی، روابط علت و معلولی اجزاء متشکله آن پدیده را می‌نمایاند. تا روابطی نباشد، علتی برای آن نمی‌توان یافت. به بیان روشن‌تر، باید گفت که تا اجزاء متشکله ساختمانی را نشناسیم، دلیل چنان تشکی را نمی‌توانیم دریابیم.

۴) شناخت توصیفی، بیشتر، کار محقق محافظه‌کار است. شناخت علّی، بیشتر، کار محقق پردل و رُکگو است. محقق قوی دل و نترس، در قیاس با محقق محافظه‌کار شناخته می‌شود؛ و برعکس آن نیز صادق است.

۵) شناخت توصیفی، عناصر بوجودآورنده یک نظام را برمی‌شمارد. شناخت علّی علل بوجود آمدن آن نظام را برمی‌شمرد. تا عناصر مرکبه بوجودآورنده در میان نباشد، عللی برای آن بر نمی‌توان شمرد.

۶) شناخت توصیفی، چندان بینش ژرفی نصیب محقق نمی‌کند. شناخت علّی، ژرف‌بینی و راه‌کشف رموز فراوان را به محقق می‌دهد و او را به صاحب‌نظری

بیشتری می‌رساند.

۷) شناخت توصیفی، معرفی وصفی وسیله حرکت می‌کند. شناخت علی، قوه محرکه را معرفی می‌نماید. تا وسیله حرکت در کار نباشد، قوه محرکه آن بر کسی معلوم نمی‌شود. جدایی شناخت توصیفی و تحلیلی از یکدیگر، مانند سفر بی‌مسافر، انتقال بی‌منتقل، مکتوب بی‌کاتب و مضروب بی‌ضارب است. این دو شناخت باید با هم و مکمل هم باشند.

۸) شناخت توصیفی، طرح و نقشه و نمودار نظامی یا سازمانی را برمی‌نماید. شناخت علی، فهم روابط و مناسبات درونی و برونی طرح و نقشه و نمودار چنان نظامی یا سازمانی را عاید ما می‌کند، تا طرح و نقشه و نموداری نباشد، درک روابط و مناسبات درونی و برونی آن، چگونه میسر است؟ پس صادقانه باید پذیرفت که شناخت توصیفی و شناخت تحلیلی باید توأماً شناخت جامع‌الاطراف علمی را بدست دهند. این دو شناخت در تکمیل یکدیگرند و باید هر دو را با هم بکار گرفت.

تفاوت شناخت وصفی و علی، یکی نیز آن است که شناخت وصفی، شناختی همزمانی (Synchronic) و شناخت علی، شناختی در زمانی (diachronic) است (آزادگان، ص ۴-۱۵۲)

شناخت همزمانی و درزمانی: چون سخن از همزمانی و درزمانی به میان آمده، جا دارد بدانیم که این دو علم جامعه‌شناسی و تاریخ، به ترتیب، علمی همزمانی و در زمانی هستند. توضیح آن است که جامعه‌شناسی چون در برهه یا برشی معین از زمان تحقیق می‌کند، علمی است همزمانی (Synchronic). در صفحه شطرنج، وضع و حال مهره‌ها، جایگاه پیشین آن‌ها را نشان نمی‌دهد. جامعه‌شناسی تا حدودی مثل صفحه شطرنج است. جامعه‌شناسی، موسسات، سازمان‌ها، تشکیلات، و گروه‌های اجتماعی را در پیوند اندرکنشی همزمان می‌نگرد؛ زمانی داده شده و معین. اما تاریخ، همان پدیده‌ها را در ازای

زمان عمرشان و در زمان و مکان معینی موضوع شناخت خود قرار می‌دهد. از همین نکات اخیر معلوم می‌شود که تاریخ، عوامل دور و دوران‌ساز و تعیین‌کننده را معلوم می‌دارد؛ ولی جامعه‌شناسی، عوامل نزدیک و تاثیرکننده را بر می‌نماید و می‌دانیم که فرق است میان عوامل دور تعیین‌کننده و عوامل نزدیک و تاثیرکننده. تاریخ، قوانین حاکم بر جامعه را در سنوآت و سده‌ها و هزاره‌های دور و دراز بدست می‌دهد. حال آن که جامعه‌شناسی، قوانین حاکم بر جامعه را در زمان یگانه کوتاهی مکشوف می‌دارد.

فوائد جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی را فوائد بسیار است که از آن جمله‌اند: فهم فرهنگ جامعه، پی بردن به روابط و مناسبات گوناگون جامعه با خود و با جوامع دیگر، آگاهی از اخلاقیات و رسوم و سنن مردم، دانستن چگونگی و چرایی وضع زناشویی و تشکیل خانواده، قبیله، تمایزات اجتماعی، علوم و فنون و هنرها که همگی کلیت درهم تافته و به هم بافته جامعه‌ای را بدست می‌دهد که همان معرفت جامعه‌شناسی است و از علم دیگری بر نمی‌آید؛ زیرا به گفته ابن خلدون - که اول بار گفت - مکتشفات این علم رادرهیچ علم یگانه‌ای نمی‌توان یافت (شیخ، ص ۷۵ و بعد) فوائد تاریخ‌شناسی: تاریخ، علمی است دارای فوائد بسیار؛ که از آن جمله‌اند: آگاهی از میسرات خُلقی و خَلقی امم، درک سیرت انبیاء و بزرگان ادیان، فهم سیاست‌های دول و اعمال پادشاهان ملل و کلاً معرفت تاریخی به فرهنگ و تمدن یک قوم یا همه اقوام (نصری، ص ۶۷ و بعد). این فایده - بنا به تاکید ابن خلدون - دست کم دو شرط لازم و کافی را باید دارا باشد: یکی دسترسی به «منابعی متعدد و علمی گوناگون»، و دیگری مورخی که «حسن نظر و پافشاری و تثبیت خاصی» داشته باشد که این «هر دو وقتی دست به دست هم دهند، او را به حقیقت‌ها رهبری می‌کنند و از لغزش‌ها و خطاها می‌رهانند» (نصری، ص ۶۷) و صاحب نظر می‌کنند.

در این جا، ابن خلدون اصرار دارد به خواننده مکتشفات جامعه‌شناسی تاریخ،

چیزی را بفهماند که تا زمان او - یعنی حدود هفتصد سال پیش - کسی متذکر آن نشده بود؛ و آن این است که اگر منابع موثق فراوانی هم در دسترس مورخ بی طرف و منصف باشد، کافی نیست؛ زیرا اگر چنان مورخی، روش علمی خاص تاریخ نگاری، و نیز توان تنظیم نظریه علمی به منظور کشف روند قانونمند تاریخ، و اندیشه خلاق، فکر کاشف و موشکاف در کشف چگونگی و چرایی بوجود آمدن، تغییر کردن و از بین رفتن پدیده های اجتماعی و تاریخی را نداشته باشد، کاری جز ساده گویی، ساده اندیشی و سطحی نگری از وی بر نمی آید. و فقاهت تاریخی و علم اجتماعی ندارد که عاید خواننده خود کند (شیخ، ص ۶۶-۵۴) و از جبر تاریخ و تکرار تاریخ، علمی و اطلاعی نخواهد داشت.

اکنون که سخن از جبر تاریخ و تکرار تاریخ به میان آمده، بجا خواهد بود اندکی در این باره سخن در میان آوریم؛ تا هم فرق جبر و تکرار در تاریخ بشر معلوم شود و هم خواننده محترم، برداشت غیرعلمی از خبر تاریخ و تکرار تاریخ نکند.

جبر تاریخ یعنی چه؟ علی الاصول، هر موجود زنده، جبراً از سه مرحله می گذرد؛ یعنی: زاده می شود، زندگی می کند و می میرد. اما زندگی او دارای چهار مرحله عمده است؛ که همان کودکی، جوانی، میان سالی و پیری است.

دولت نیز که موجودی زنده است، همین سیر طبیعی را از سر می گذراند؛ یعنی قانون حاکم بر موجودات زنده بر دولت نیز تحمیل جبری می شود.

دولت جوان و جدید با جنگ و ستیزه و برانداختن دولت پیر و ناتوان روی کار می آید و با قدرت و سیاست به حیات خود ادامه می دهد. پس از مدتی کوتاه یا بلند - که آن هم بستگی به شرایط مختلف دارد - به دوره پیری و ناتوانی می رسد؛ و باز با جنگ و ستیزه، دولت نوپیدای دیگری روی کار می آید. این مراحل چون جبراً پیموده می شود، جز جبر اجتماعی چه نامی بدان می توان داد؟ چنان دولتی، برای استحکام پایه های قدرت خود و انسجام امور خود، مجبور به داشتن قوای



اجتماعی و انتظامی و اداره امور لشکری و کشوری خاص خود است. این نظام‌های خاص، جبراً باید مراحل تحولاتی عام و خاص خود را از سر بگذرانند. سیر جبری همین‌ها را، در قیاس وسیع، جبر اجتماعی یا جبر تاریخ گویند. (شیخ، ص ۱۶۰)

تکرار تاریخ: جامعه‌ای متوسط‌الحال را در نظر بگیرید. سازمان و تشکیلات پیدا می‌کند؛ رو به انتظام و قانونمندی می‌رود و فرهنگ و تمدن و تکنیک یا فنون مختلفه آن به جایی می‌رسد که دولت و رسمیت و قدرت می‌یابد. از زمان تشکیل دولت، تا مدتی کوتاه یا بلند، حکومت و حاکمیتش با قدرت و قانونیت بر جامعه فرمان می‌راند، تا بالاخره به مصداق «و من نُعَمَّرُهُ، نُكْثِسُهُ فِي الْخَلْقِ» (یاسین/۶۸) دوره سیر نزولی آن فرا می‌رسد. دیر یا زود بودن سیر نزولی، به خیلی از عوامل بستگی دارد؛ که مهمترینش آرایش و مقابله قوای حمله و دفاع است. بالاخره، کار به جایی می‌کشد که حکومت دیگری، با سازمان و تشکیلات دیگری، بر جای رژیم پیشین می‌نشیند؛ یعنی دولتی می‌رود و دولتی می‌آید. این کار وقتی به کزات و مرآت پیش آید، آیا جز تکرار تاریخ چه بایدش نامید؟

نکته مهم: پس، تاریخ تکرار می‌شود، ولی کپی به عین نمی‌شود. تاریخ تکرار می‌شود، اما رونوشت مُصَدِّق نمی‌شود. نه تنها تاریخ، بلکه تقریباً هیچ چیز، تکرار نمی‌شود که تغییری به همراه نداشته باشد؛ و چون در مسیر حرکت اجتماعی کُل بشریت، غالباً تغییرات، مترقیانه و اعتلایی - و کمتر قهقرایی - هستند، پس تکرار تاریخ حرکت استکمالی و اعتلایی است که سمت و سوی حرکت تاریخ را نشان می‌دهد (شیخ، ص ۶-۱۸۴)

اکنون که سخن از حرکت استکمالی و اعتلایی شد، جای آن است که قدری هم از این نظریه (نظریه تکامل) سخن برانیم.

ترقی یا تکامل یعنی چه؟ کلمه تکامل (evolution) یعنی باز شدن، شکفته شدن، دامنه یافتن طبیعی و تدریجی (to evolve). تکامل با عبارتی دیگر، یعنی: بسط یافتن و

بار دیگر از ملک پیران شوم آن چه در وهم ناید، آن شوم  
وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک، الا وجهه  
پس عدم کردم، عدم چون ارغنون گویدم کائآ الیه راجعون  
(مولوی)

نظریه‌های تاریخی: درباره جامعه و تاریخ، از جمله سه نظریه مهم وجود دارد:  
انحطاط اجتماعی، دور اجتماعی و تکامل اجتماعی. نظریه انحطاط اجتماعی به  
حداکثر سستی و غربت خود رسیده و طرفداران چندانی ندارد. نظریه دوم  
اجتماعی، اعتبار پیشین خود را از دست داده، ولی نظریه تکامل اجتماعی به مدد  
ترقیات سریع علوم و فنون - که از اعماق اقیانوس‌ها تا اوج آسمان‌ها، فضاها  
داخل و خارج از منظومه شمسی را با دقت و سرعتی میلیون‌ها بار بیش از پیش  
زیر نفوذ علمی و عملی خود گرفته و می‌گیرد - روز به روز قوت و قدرت بیشتر  
و طرفداران فراوان‌تر و اعتبار علمی فزاینده‌تر به خود می‌گیرد.

نظریه تکامل از رنسانس به این سو، قوت روز افزون یافته است. دانشمندانی  
چون رنه دکارت، فرانسیس بیکن، لایب نیتس و آمانوئل کانت، مدافعان تکامل  
اجتماعی هستند. غیر از این دانشمندان، در قرن پانزدهم لئوناردو داوینچی در  
سده شانزدهم، پالیزی در سده هفدهم، وان برلایل، در سده هیجدهم بوفون و  
لامارک، در سده نوزدهم شوپنهاور و داروین، و در سده بیستم تقریباً اکثر  
دانشمندان جهان، در رشته‌های تحقیقاتی خود به تکامل‌یابی پدیده‌های هستی،  
واقف شده، بدان معترفند. پس، دانشمندان در حوزه‌های تحقیقاتی خود، مثل  
زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی، گیاه‌شناسی، جنین‌شناسی، انسان‌شناسی،  
باستان‌شناسی و ... به کشف حرکت کمالی و به گرایش‌های تکاملی در  
موضوعات تحقیقاتی خود - که علوم طبیعی باشد - رسیده‌اند. لذا جامعه‌شناسی  
تاریخ هم باید از آخرین نتایج علوم مربوط به خود بهره یافته، همواره رو به  
کمال رود؛ زیرا کمال‌یابی و ترقی‌خواهی و کشف واقعیت‌های زندگی اجتماعی و

ارائه طریق بهبودبخش حیات انسانی از واجبات جامعه‌شناسی تاریخ باید باشد، و چنان انتظاری از آن می‌رود.

#### نتیجه

جامعه‌شناسی و تاریخ دوروی یک سکه هستند. جامعه‌شناسی، شناختی تاریخی از فرهنگ و تمدن جامعه انسانی در عرض عمر بشر است. تاریخ، شناختی علم‌الاجتماعی از فرهنگ و تمدن جامعه انسانی در طول عمر بشر است که زمان و مکان محدود و معینی دارد. این هر دو دانش در پیوند با یکدیگر از عهده تبیین توصیفی و تحلیلی تاریخ فرهنگ و تمدن جامعه بشری - کما هو حقّه - برمی‌آیند. همه عوامل طبیعی و محیطی در زندگی اجتماعی هر منطقه جغرافیایی دخیلند. البته در اولویت و اهمیت برخی از عوامل زیربنایی، مثل عوامل معیشتی و اجتماعی، تردید نیست.

جامعه‌شناسی و تاریخ، هر دو علوم انسانی هستند که مانند علوم دیگر از عهده بیان علمی، یعنی کشف روابط علت و معلولی موضوعات مورد تحقیق خود برمی‌آیند. این دو دانش، با بهره‌گیری از دستاوردهای سایر علوم و اصلاح و بهبود روش تحقیق خود، همواره در کاستن از نارسایی‌های پیشین و افزودن بر رسایی و فهمایی اکنون و آینده خود، تواناتر شده و می‌شوند و رو به کمال می‌روند.

انسان آخرین محصول متکامل هستی موجود بر روی کره زمین است که با بهره‌گیری از کمال خلقت طبیعی و خدادادی خود و به یاری علوم و فنون مافوق دقت و سرعت روزافزون، از اعماق اقیانوس‌ها تا اوج آسمان‌ها را به صورت حوزه‌های فعالیت علمی و عملی خود درآورده است. با این همه، چون این عالم صغیر - ( انسان ) از عالم کبیر ( طبیعت ) پاکرفته، و در آن جا گرفته، جبراً مشمول قوانین حاکم بر آن است.

با این همه، انسان با استفاده از قوانین مکتشفه طبیعی بسیار پرشمار، به یاری اختراعات حیرت‌آور و اکتشافات محیرالعقول و روزافزون خود، همواره، نه تنها در رهایی و آزادسازی خود از طبیعت، بلکه در مهار کردن آن به سود آسایش و آرامش خود کوشیده و تا حدود زیادی پیروز گشته است، اما در بسیاری از موارد، این پدیده به ضدخود انسان تبدیل شده، یعنی تمدن و تجدد و تکنیک در جوامع بسیار پیشرفته و ثروتمند، بارها و بارها بلای جان بشریت شده و می‌شود. لذا، اکنون وقت آن رسیده که مکاتب علوم تجویزی و دستوری، مثل: دین، فلسفه، هنر، اخلاق، عرفان، علوم تربیتی، جامعه‌شناسی عملی و دیگر اصحاب علوم انسانی طرفدار امنیت و آسایش انسانی، با یاری گرفتن از همه انسان‌ها راه را بر این بلایا و برپاکنندگان مصائب بشری ببندند، و دروازه سعادت و سلامت را بر روی انسان بکشایند تا جهان انسان شود، انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

توضیحات:

۱- این تعریف با دخل و تصرف از سوی نگارنده، از منابع مورد استناد اخذ و ترکیب شده است.

منابع و مأخذ:

آریان‌پور، امیرحسین. زمینه جامعه‌شناسی. تهران: ۱۳۵۳.

آزادگان، جمشید. «جامعه و تاریخ»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی. تهران:

دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۵.

اقبال لاهوری، محمد. سیر فلسفه در ایران. ترجمه آریان‌پور. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

باتومورتی، بی. جامعه‌شناسی. ترجمه منصور وکلجایی. تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۵.

شیخ، محمدعلی. پژوهشی در اندیشه‌های ابن خلدون. تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷.

مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی. استعلامی. تهران: زوّار، ۱۳۶۰.

نصری نادر، آلبرت، برداشت و گزیده‌ای از مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمدعلی شیخ. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۳.

Croft, Kenneth, Science Readings, ed, Mc Graw-Hill Book Company, 1966.

Hornby, A.S, The Advanced Learner's Dictionary of Current English, Oxford University Press, 1987.

Mitchel, G.Duncan, A Dictionary of Sociology, ed., London, 1970.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی